

لینک های مفید



عضویت
در خبرنامه



کارگاه های
آموزشی



سرویس
ترجمه تخصصی
STRS



فیلم های
آموزشی



بلاگ
مرکز اطلاعات علمی



سرویس های
ویژه

تأملی در جغرافیای شاهنامه

مهدی سیدی*

چکیده

در شاهنامه از حدود ۳۵۰ کشور، ولایت، شهر، آبادی، دریا، کوه، و... نام برده شده است، که به سه دسته قابل تقسیم هستند:

- ۱- مواضع مشهور و حقیقی قابل شناسایی برای عامه اهل دانش، مثل: ایران، خراسان...
- ۲- مواضع اساطیری یا بسیار مهجور و کوچک، که ممکن است قابل شناسایی یا تشخیص دقیق نباشند، مثل: البرز، مازندران، آرایش روم...
- ۳- جاهایی که وجود حقیقی داشته، اکنون هم قابل شناسایی هستند، اما با تأمل و تحقیق می توان به هویت آنها دست یافت.

در این مقاله دوازده موضع از نوع سوم - که تماماً در کشور ترکمنستان واقع شده‌اند -، شناسایی و معرفی شده‌اند، که عبارتند از: آموی (امل، چهارجوی، ترکمن آباد بعدی - شهری در کنار جیحون)، فَرَب (شهرکی روبه روی آموی)، مای و مرغ (بیابانی در حاشیه جیحون)، اندراب، زرق (قریه‌ای در جنوب مرو، بین زرق و مرو)، آسیای زرق، آب زرق، غرق (ده و بندی در شمال مرو) / کشمیهن (شهرکی در شمال مرو)، گروگرد (دژی در نزدیکی مرو)، کاسه رود (تجن کنونی)، سُنبار (یکی از شاخه‌های اصلی رود اترک).

واژه‌های کلیدی

آموی، فَرَب، مایِ مَرغ، زَرَق، آسیای زَرَق، اَنَدْرَاب، غَرَق، کُشْمِیَهِن، گروگرد، کاسه‌رود، سُنبار

* عضو هیأت مدیره فرهنگسرای فردوسی.

مقدمه

تردید نیست که یکی از معضلات *شاهنامه* برای خوانندگان آن، ناآشنایی بعضی از اعلام جغرافیایی آن است. شناسایی دقیق و مستند این مواضع فراوان، به چند دلیل کار چندان ساده‌ای نیست:

اول آنکه در *شاهنامه* از حدود ۳۵۰ موضع جغرافیایی، اعم از کشور ولایت، شهر، روستا، کوه، دریا، چشمه، بیشه، درّه و قلعه... نام برده شده است.^۱ از آن میان تنها حدود ۱۰۰ موضع تقریباً برای عموم اهل دانش شناخته شده‌اند (مثل: آذر آبادگان اصطخر، انطاکیه، ایران، بلخ، پارس، خراسان، طوس...): حدود ۱۵۰ موضع هم یا اساطیری و غیرقابل شناسایی دقیق، یا خرده‌جایی‌های گمنام هستند (مثل آرایش روم، اوریخ، برکهٔ اردشیر...)، اما حدود ۱۰۰ عنوان دیگر گرچه نامهای واقعی و عینی قابل شناسایی و معرفی هستند (مثل مواضعی که در این مقاله معرفی شده‌اند)، امکان شناخت آنها برای همگان میسر نیست.

دوم آنکه نامهای مزبور نه تنها در ایران، بلکه در همهٔ کشورهای منطقه (مثل: ایران، ترکیه، اسرائیل، کشورهای عربی، افغانستان، ترکمنستان، تاجیکستان، ازبکستان، قرقیزستان، قزاقستان، پاکستان، هندوستان و حتی چین) پراکنده هستند.

سوم این که بعضی از آنها طی قرون و اعصار متمادی تغییر نام یافته، یا از اسمی خاص به عام و برعکس تبدیل شده‌اند. برای مثال، رودی را که ایرانیان *آمودریا* می‌خوانده‌اند، یونانیها به نام یکی از شاخه‌های اصلی آن (وَحْش) «اوکس» یا «لوکسس» خوانده‌اند. عربها هم به تأسی از «گیهون» مذکور در *تورات* آن را «جیحون» نامیده‌اند، که تا دورهٔ مغولان هم همین نام متداول بوده و بعد به «آمودریا» یا «آب آمویه» شهرت یافته است.

با توجه به آنچه گذشت، شناسایی این همه نام پراکنده در پهنه‌ای وسیع، متشکل از چندین کشور، همّت و حوصله و عشقی ویژه می‌طلبد. خوشبختانه، بنده در سالهای ۵-۱۳۸۲ این امکان را یافتم تا به منظور پژوهش در قلمرو جغرافیای تاریخی ترکمنستان بخصوص ولایت مرو، چند بار به آن کشور و شهرها و ولایات گوناگون آن، چون داش‌اغوز (خوارزم پیشین)، مشهد مصریان (دهستان)، کاخکا (باورد یا آبیورد)، عشق‌آباد (نسای پیشین) و ماری (مرو پیشین) سفر کنم و حدود ۱۸۰۰ شهر و آبادی و موضع تاریخی آن کشور را شناسایی و معرفی کنم.^۲

از آن میان، نام ۲۳ موضع در *شاهنامه* هم آمده است، که عبارتند از: آب زرق، آسیای مرو، آموی، آندراب، باورد، جیحون، خوارزم، دهستان، زرق، زم، سرخس، سُنبار، غَرَق، قَرَب، کاث، کاسه‌رود، کُشمیهن، گرگانج، گروگرد، مای و مرغ، مرو، مرورود، نسا.

در حین پژوهش هرگاه به موضعی که نام آن در *شاهنامه* هم ذکر شده برخوردیم، پس از تأمل

دریافتیم که اگر اختلافی در املاء یا تلفظ آن نام وجود دارد، صحیح‌ترین و اصیل‌ترین صورتش همانی است که حکیم فرزانه و امانتدار توس ذکر کرده است. دیگر این که توصیف جغرافیایی هر موضع در *شاهنامه*، تقریباً با وضعیت موجود آن انطباق دارد. برای مثال، اگر فردوسی از دهستان در داستان نوذر بن منوچهر نام برده، سفالهای موجود و پژوهشهای باستان‌شناسی حکایت از آن دارند که عمر این شهر به حدود ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد می‌رسد. در عوض، به سبب آن که فراوه (بین دهستان و نسا) شهری اسلامی بوده، در شاهنامه از آن ذکری به میان نیامده است.

در باب امانتداری و صحت اطلاعات جغرافیایی *شاهنامه* هم گفتنی است که اگر فردوسی از ریگ‌فرب نام برده، حقیقتاً آن شهرک ساحلی در محاصره ریگ کناره‌های جیحون است (مثل ریگ آموی شعر رودکی). یا اگر از نخجیرگاه شهر کویری کُشمیهن یاد کرده و امروز شگفت به نظر می‌رسد، نه در عهد باستان، بلکه تا سده‌های اولیه اسلامی هم این شهرک از آب رود مرو مشروب می‌شده و سرسبز و خرم و دارای باغهای انگور بوده، چنان که کشمش آن شهرت منطقه‌ای داشته است.

اما در باب املاء و تلفظ صحیح نامها، چون اعراب اغلب نامهای بومی را بی‌پروا تغییر می‌داده، اما فارسی‌زبانها و بومیان خراسانی عموماً می‌کوشیده‌اند تا همان نامهای پیشین را به کار ببرند، پرباشانی عجیبی در املاهای نامهای مزبور روی داده است؛ مثلاً نام قدیم ولایت باورد و قصبه مرکزی آن به همین صورت بوده، اما عربها آن را ایبورد خوانده‌اند (چون شهری نوساز به همین نام در قرون اولیه اسلامی در آن ولایت احداث شده است). اما در شاهنامه فردوسی که تنها یک بار از این ولایت یا شهر نام برده شده، به صورت باورد است. به پیروی از فردوسی نه تنها جغرافی‌نویسان فارسی‌زبان آن دوره از این ولایت به صورت باورد یاد کرده‌اند، بلکه مورخ عربی‌دانی چون بیهقی هم هر سیزده بار که از این ولایت نام برده، به شکل باورد است. یا ده زرق - که اعراب آن را رزق و رزیق خوانده‌اند - در آثار فارسی‌زبانان عموماً زرق یا زریق آمده است. همچنین شهر کُشمیهن - که اعراب آن را کشماهن خوانده‌اند - و فَرَب - که اعراب آن را فربر نامیده‌اند - از همین نوع بوده‌اند. همچنین یکی از شهرهای ساحلی جیحون که ایرانیان آن را «آموی» می‌خوانده‌اند، عربها: اَمَل، اَمَل‌زَم، اَمَل‌شَط و اَمَل‌مَفَاذَه خوانده‌اند. همین شهر از زمان تیموریان به بعد مشهور به چهارجوی شده، اخیراً هم دولت ترکمنستان آن را به «ترکمن‌آباد» تغییر داده است. یا رودی را که فردوسی «سنبار» خوانده و اکنون هم سومبار خوانده می‌شود، چون به رودخانه اترک می‌پیوندد بعضی آن را هم اترک پنداشته‌اند، درحالی که رود اترک تا سده‌های اولیه اسلامی «هرند» خوانده می‌شده و از سده هشتم هجری به بعد اترک نامیده شده است. همچنین دو رودی را که فردوسی شهید و کاسه‌رود خوانده اکنون هریرود و تجن خوانده می‌شوند (از سده نهم هجری به بعد نام تجن برای این رود مرسوم شده است).

در این جا از میان ۲۳ موضع مذکور در شاهنامه، یازده مورد را شامل: باورد، جیحون، خوارزم، دهستان، زم، سرخس، کاث، گرگانج، مرو، مرورود، نسا - که شهر یا ولایتی نامی و اغلب برای همگان شناخته شده و مشهور هستند - کنار نهاده‌ایم.^۳ اما دوازده مورد باقی‌مانده را معرفی می‌کنیم، تا امانتداری فردوسی و نمونه‌ای از ارزش جغرافیایی *شاهنامه* را نشان داده باشیم.

الف - آبادیهای ساحل جیحون: در *شاهنامه* از چهار شهر یا آبادی حاشیة رود جیحون (در حدفاصل بلخ تا خوارزم) نام برده شده که عبارتند از: آموی، قرب، مایمرغ و زم. هر چهار مورد هم بر سر گذرگاههای خراسان و ماوراءالنهر قرار داشته‌اند. خوشبختانه نام هر چهار موضع در دیگر منابع هم آمده است و کاملاً قابل شناسایی هستند. در پی سه موضع آن مجموعه معرفی شده‌اند.

آموی: نام اصیل و اولیه شهر است که در ساحل چپ آمودریا یا جیحون، بر سر راه مرو به بخارا و ماوراءالنهر قرار دارد؛ همان شهری که بومیها آن را آمو و آموی می‌گفته و عربها آمل یا آمل شط، آمل زم و آمل مفازه... خوانده‌اند. این شهر پس از تیموریان بتدریج چهارجو خوانده شده و اینک به سبب آنکه در کشور ترکمنستان قرار گرفته، به ترکمن آباد تغییر نام یافته است. آمودریا هم ظاهراً نامش را از این شهر گرفته است، یا برعکس.

تقریباً همه خراسانیها و ماوراءالنهریها یا فارسی‌زبانان سده‌های اولیه اسلامی این شهر را آموی خوانده‌اند و شهری را که همانم آن در مازندران ایران است، آمل نوشته‌اند. اهم منابع فارسی سده‌های چهارم - ششم. ه/دهم - دوازدهم.م/ که شهر مزبور را آموی و شهر مازندران را آمل ذکر کرده‌اند، به قرار زیرند:

- *شاهنامه*. در تمامی این کتاب غرض از آموی شهر کنار جیحون است؛ مثل این دو بیت:

| | |
|-----------------------------|----------------------------|
| که ما را ز جیحون بیاید گذشت | زدن کوس شاهی بر آن پهن دشت |
| به آموی لشکر گهی ساختن | شب و روز ناسودن از تاختن |

(فردوسی، بیتهای ۳۵ و ۳۶: ۱۹۶۶)

و غرض از آمل، شهر واقع در مازندران است، مثل این سه بیت:

| | |
|----------------------------|-----------------------------|
| ز آمل گذر سوی تمیشه کرد | نشست اندر آن نامور بیشه کرد |
| سپه را همه سوی آمل براند | دلی شاد بر سبزه و گل براند |
| دهستان و گرگان همه زیر نعل | بکوبید وز خون کنید آب لعل |

(فردوسی، ج ۱، داستان فریدون، بیت ۴۷ و ج ۲، داستان نوذر، بیت ۱۰۴ و ۱۰۵: ۱۹۶۶)

- مؤلف *حدود العالم* تنها از آمل مازندران به این صورت نام برده است (صص ۳۰، ۴۹ و ۱۰۵:۱۳۶۲).

- در *تاریخ بیهقی* از شهر کنار جیحون همه جا به صورت آموی و از شهر مازندران به صورت آمل یاد شده است (فراوان، بنگرید به فهرست اعلام جغرافیایی آن).

- مؤلف *اسرار التوحید* فقط از شهر مازندران به صورت آمل نام برده (محمد منور، ج ۱، صص ۳۸، ۴۴ و ۶۳: ۱۳۶۶) و دکتر شفیع کدکنی در تعلیقات آن نوشته است: غرض از آمل «همین آمل طبرستان است، نه آمل شط یا آمل جیحون. و جای شگفتی است که... استاد سعید نفیسی بر «جامی» خرده گرفته است که چرا این آمل را آمل طبرستان دانسته، و باید آمل شط بداند» (همان، ج ۲، صص ۷۲۹: ۱۳۶۶).

- در *چهار مقاله* هم که شعر مشهور رودکی نقل شده، غرض از ریگ آموی پیرامون همین شهر بوده است:

ریگ آموی و درشتی راه او زیر پایم پرنیان آید همی
آب جیحون از نشاط روی دوست خنگ ما را تا میان آید همی
(نظامی عروضی، مقاله دوم، شعر، حکایت ۳).

- گردیزی نیز شهر کنار جیحون را همیشه آموی و شهر طبرستان را آمل خوانده است (ن.ک: به اعلام جغرافیایی *تاریخ گردیزی*).

- اما در متن تلخیص شده تاریخ بخارا، شهرمورد نظر گاه آموی (صص ۸۶ و ۱۱۲) و گاه آمویه خوانده شده است (ص ۱۲۱). آمویه عنوانی است که پس از مغولان بیشتر برای آموی به کار رفته، جیحون را هم از آن پس بیشتر آب آمویه یا آمودریا می‌گفته‌اند (ن.ک: به آب آمویه در فرهنگ جغرافیای تاریخی ترکمنستان).

در تعلیقات تاریخ بخارا نیز ذکر شده که شهر مورد نظر را بومیها آموی و آمویه و عربها آمل می‌خوانده‌اند. با این همه، مورخان عرب (مثل بلاذری) و ادبا و جغرافی نویسان عرب زبان یادآور شده‌اند که آمل و آمو و آموی همگان نام یک شهرند (النرشخی، ۲۷۳: ۱۳۶۳). برای آگاهی بیشتر درباره این شهر بنگرید به مدخلهای آمل و چهارجوی در *فرهنگ جغرافیای تاریخی ترکمنستان*. این شهر اکنون با نام ترکمن‌آباد مرکز یکی از پنج استان کشور ترکمنستان به نام «لباب» (لب‌آب) است.

قرب: شهرکی است در یک فرسنگی حاشیه راست جیحون، مقابل شهر آمل یا آموی (چهارجوی بعدی) که از عهد باستان تاکنون در همان محل باقی است. اعراب این شهر را عموماً **قربس** یا **قربور** نوشته‌اند. چون یکی از طاهریان در سده سوم هجری/ نهم. م/ رباطی در این شهر ساخته، گاه قرب را

رباط طاهربن علی یا سرای طاهربن علی و قریه‌علی هم خوانده‌اند. جیحون را نیز در این محل گاه رود فرب می‌گفته‌اند. «ابن فضلان» فرب را آفریر خوانده، در قرون اخیر هم گاه آن را فاراب، فَراب و حتی ساراب نوشته‌اند.

در شاهنامه فردوسی چند بار از فَرَب نام برده شده است. نخست در «جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب» از زبان کیخسرو آمده است:

رسیدم ز ایران به ریگ فرب سه جنگ گران کرده سده در سه شب
(فردوسی، ج پنجم، بیت شماره ۸۶۰: ۱۹۶۶).

و بعد در داستان بهرام گورگوید: بهرام از مرو در یک شب و یک روز به آموی شد، آنگاه:
بیامد ز آموی یک پاس شب گذر کرد بر آب و ریگ فرب
(فردوسی، ج ۷، بیت ۱۵۳۹: ۱۹۶۶).

و فردای آن روز لشکر به مای و مرغ کشید و پس از شکست لشکر ترکان و صلح با آنان:
چو برگشت و آمد به شهر فرب پر از رنگ رخسار و پر خنده لب
بر آسود یک هفته لشکر نراند ز چین مهتران را همه پیش خواند
برآورد میلی ز سنگ و ز گچ که کس را به ایران ز ترک و خلج
نباشد گذر جز به فرمان شاه همان نیز جیحون میانجی به راه
(فردوسی، ج هفتم، ابیات ۱۵۵۷ تا ۱۵۶۰: ۱۹۶۶).

بالاخره در «پادشاهی یزدگرد» و صفحات پایانی شاهنامه آمده است که پس از کشته شدن یزدگرد با دسیسه ماهوی سوری، وی به قصد فتح ماوراءالنهر به آموی لشکر کشید و بیژن از آن سو به بخارا و کنار جیحون آمد تا به مقابله با این خداوندکش بپردازد. آنگاه که ماهوی از جیحون گذشت، یکی از سرداران بیژن:

همی تاخت تا پیش ریگ فرب پر از ننگ رخ پر ز دشنام لب
مرو را به ریگ فرب دریافت رکابش گران کرد و اندر شتافت
(فردوسی، ج ۹، ابیات ۸۰۷ و ۸۰۸: ۱۹۶۶)

بنابر نوشته «ترسخی» فرب در گذشته از جمله شهرهای تابع بخارا، و در آن «امیری بود که وی را به هیچ حادثه به بخارا نایستی آمدن، و قاضی‌بی بود که با بیداد شداد حکمها راندی». آنگاه افزوده است که: فرب «نواحی علیحده دارد و از لب جیحون تا فرب یک فرسنگ است. و چون آب خیزد، نیم گردد و گاه باشد که تا فرب آب جیحون رسد. و فرب مسجد جامع بزرگ دارد و دیوارها و سقفهای آن از خشت پخته کرده‌اند، چنان که در وی هیچ چوب نیست»

(النرشخی، ۲۷: ۱۳۶۳). و «از فرب تا بیکند بیابانی است دوازده فرسنگ و ریگ دارد آن بیابان» (النرشخی، ۲۶: ۱۳۶۳).

در همان کتاب از قول «ابوالحسن عبدالرحمن محمد النیشابوری» در *خزاین العلوم* نقل شده است که در آغاز، محل بخارا آگیری بود، اما چون رود سغد گل بسیار می آورد، چون گلهها به بتک و فرب رسید، جمع شد و پیش آب را بگرفت تا آگیر بخارا نیز آکنده شد و مردم در آن جمع شدند. اما چون پادشاه ظالمی به نام «ابروی» در میان ایشان پیدا شد، آنان از پادشاه ترکان به نام «قراچورین» یاری خواستند و وی فرزند خویش «شیرکشور» را به بخارا فرستاد، و او پس از آن که ابروی را بکشت، چند شهرک بنا نهاد که از جمله فرب است (النرشخی، ۸ تا ۱۰: ۱۳۶۳).

مصحح *تاریخ بخارا* (مدرس رضوی) تعلیقات کرامندی درباره فرب نوشته است، از جمله آن که: «مسعودی» فربر را در دومیلی جیحون دانسته، یاقوت آن را فربر نوشته و افزوده است که به رباط طاهرین علی معروف است. سمعانی آن را فربر خوانده و نوشته است که «شهری است در کنار جیحون به جانب بخارا» و یکی از علما آن به نام «ابوعبدالله محمد بن یوسف فربری» راوی صحیح بخارایی بوده است. در *برهان قاطع* فرب نام رودی دانسته شده و در *تغث فرس اسدی* «فرب نام رودی عظیم یادشده و این بیت عَسْجُدِی» به عنوان شاهد ذکر شده است:

با سخای سخای تو کس را ننماید بزرگ رود فرب

صاحب *فرهنگ رشیدی* هم به استناد این بیت ناصر خسرو آن را «رود بزرگ» نوشته است: رود آمویست بیم و ایمنی رود فرب ایمنی و بیم دنیا هر دو با یکدیگرند احتمال می رود که رود جیحون را در آن محل به سبب همجواری با شهر فرب، رود فرب گفته باشند (النرشخی، ۷-۱۹۶، ۱۳۶۳).

مؤلف ایرانی *حدود العالم* این شهر را فرب خوانده و نوشته است: «شهرکی است بر لب جیحون و میررود آن جا نشیند و اندر میان بیابان است» (ص ۱۰۶). غرض از «میررود» ظاهراً امیر رود جیحون است. البته امیران سامانی هم برای شکار به آنجا می رفته اند. یکی از آنها؛ یعنی احمد بن اسماعیل سامانی به سال ۳۰۱ هـ. ۹۱۳ م. برای شکار به فرب رفته و در راه بازگشت چون شبیری را که برای حراست از خویش تربیت کرده بود، یک شب بر در خیمه نیست، غلامانش وی را کشتند و فرزند هشت ساله اش (نصر) را به امیری برداشتند. بدین سبب گردیزی مورتخ نوشته است: «احمد بن اسماعیل سخت مولع بود بر صید کردن، هنگامی که سوی فرب به صید رفته بود، چون سوی بخارا رفت، فرمود تا لشکرگاه را بسوختند...» (گردیزی، ۳۳۸: ۱۳۶۶).

به رغم آنچه گذشت، مورخان یا جغرافی نویسان عرب زبان عموماً آن را فربر خوانده اند. یعقوبی در نیمه دوم سده سوم هـ. نهم م. آن شهر را بیشتر متعلق و مرتبط با مرو دانسته و نوشته است: «آنچه در ماورای نهر بلخ بر

جاده بزرگ واقع است، اول آن شهر فربر است و آن همان مرو است (!) چرا که ترکان به این شهر می‌ریختند و مردم مرو آنچه بدان وابسته است، بدان جا می‌گریختند. و از فربر تا باکند [ببکند] یک منزل است» (احمدین ابی یعقوب، ۶۸: ۱۳۵۶). اما «ابن فضلان» که در سال ۳۰۹ هـ ۹۲۱م. به منظور سفر به بیابان غزان و مملکت یاجوج و ماجوج از بغداد به بخارا و خوارزم رفته، نوشته است: «سپس از دشت گذشته به **آمل** [= **آموی**] رسیدیم. در آن جا از جیحون گذشتیم و به **آفریر** (!) **سرای طاهرین علی رفتیم**» (ابن فضلان، ۶۲: ۱۳۵۵). در تعلیقات آن کتاب هم آمده است: در نسخه خطی **آفرین** نوشته شده و چنین نامی در مراجع به نظر نیامد. شاید **آفرین** واقع در نزدیکی رود جیحون و بعد از **آمل** باشد (ابن فضلان، ۱۲۳: ۱۳۵۵).

سه جغرافی‌دان ایرانی تبار سده چهارم، هـ دهم م. همگی **فرب** را **فربر** خوانده و هر کدام اطلاع ویژه‌ای درباره آن داده‌اند. «ابن خردادبه» در ذکر راه مرو به بخارا و سمرقند و شاش (تاشکنت) نوشته است: «از **آمل** تا شط رود بلخ یک فرسخ است. راه **آمل** پس از عبور از رود تا **فربر** یک فرسخ است» (ابن خردادبه، ۲۲: ۱۳۷۰). جای دیگری هم گفته: در کنار رود جیحون «شهرهای **آمل** و **هرامری** و **فربر** و **خوارزم** واقع است» (ابن خردادبه، ۱۴۹: ۱۳۷۰). اصطخری نیز در شرح راه بخارا به خوارزم آورده: «چون خواهند که از جیحون بگذرند و به راه **آمل** سوی خوارزم شوند، از بخارا تا **فربر** دو مرحله و از جیحون در آن جا بگذرند» (اصطخری، ۲۷۰: ۱۳۶۸). مقدسی پس از آن که **فربر** را شهری بر کنار جیحون خوانده (روملو، ج ۱، ۳۸: ۱۳۴۹)، در جایی دیگر با تفصیل بیشتر نوشته است: «**فربر** در سمت هیطل به فاصله یک فرسنگ از رودخانه است. آبادیهایش اندک، خراجش کم، انگورهایش نیکو، آبراهش باریک است. کهنذری آباد با یک در و کاروانسراهای خوب دارد. جامعش زیبا دم دروازه شهر در سمت بخارا است. مصالایی بیرون دروازه دارد. نصر بن احمد [سامانی] را در آن جا کاروانسرای هست که راه ماندگان را در آن پذیرایی می‌کنند» (روملو، ج ۲، ۴۲۲: ۱۳۴۹). زبان مردم **فربر** را هم دارای آهنگ زبان خوارزمی دانسته است (روملو، ۴۹۰: ۱۳۴۹).

ابن حوقل در نقشه‌ای که از خراسان و ماوراءالنهر و خوارزم آورده، **فربر** را در ساحل راست جیحون، مقابل **آمل** قرار داده (نقشه مربوط به صفحه ۱۶۲) و بیستگانی (حقوق) صاحب برید **آمل** و **فربر** را هم ۴۰۰ درهم نوشته است (ابن حوقل، ۱۹۹: ۱۳۶۶).

یکی از مردم ترکیه که در سال ۱۵۵۵ هـ / ۱۸۶۳ م. به بخارا رفته، ضمن شرح مسیر سفر خویش از بخارا به خوارزم نوشته است: «از راه قره گول و گذر با کشتی از **فاراب** به **چارجو** رفتیم (کاتبی، ۱۰۴: ۱۳۵۵). «هنری موزر» سوئسی هم که در سال ۱۸۸۳ م. / ۱۳۰۱ هـ به آسیای مرکزی سفر کرده، در شرح سفر خویش از بخارا به کنار جیحون و خوارزم، **فربریا** **فاراب** را سراپ نوشته و افزوده است: پس از خروج از «ساراپ زمینهای آن جا حاصلخیز است» و آب رود جیحون آنها را مشروب می‌سازد. گوسفندهای خوب و

دواب کثیری در اطراف به چرا اشتغال داشتند. خانه‌ها را به دقت و خوب ساخته‌اند. تفاوت این جا با ولایت کاراکول [قره کول] که تازه از آن بیرون آمده‌ایم خیلی است... بالاخره خط سیاه طولانی در برابر مشاهده نموده و این رود جیحون بود که در باب آن خیلی با من صحبت کرده بودند» (موزر، ۱۳۹: ۱۳۵۶)

لسترنج خلاصه‌های از اظهارات مقدسی و دیگر جغرافی‌نویسان سده چهارم هـ/ دهم م. را درباره آن نقل کرده است. وی فرب را فربر خوانده و یاد آور شده است که «فربر مقابل آمو یا آمویه واقع و سر راه بخارا بود و پیرامون آن روستایی خرم و دهکده‌هایی آبادان پر جمعیت قرار داشت... این شهر را قریه‌علی یا رباط طاهرین علی نیز می‌گفتند» (لسترنج، ۲-۴۷۱: ۱۳۶۴). اما بارتولد این شهر را به هر دو صورت فرب و فربر نوشته و افزوده است که در ساحل راست جیحون به فاصله یک فرسخ قرار داشته، در تألیف «قدمه» از فربر به نام قریه‌علی یاد شده و یاقوت گفته به نام رباط طاهرین علی هم موسوم بوده است. شاهراه خراسان به ماوراءالنهر از آمل و فرب می‌گذشته است (بارتولد، ج ۱، ۳-۲۰۲: ۱۳۶۶).

این شهرک هم اکنون نیز در همان محل قدیم خود، در فاصله یک فرسنگی ساحل راست جیحون، بر سر راه چهارجو به بخارا واقع است و عموماً فراب یا فاراب خوانده و نوشته می‌شود و به کشورترکمنستان تعلق دارد.

مایمرغ: این روستای باستانی و تاریخی که فردوسی از آن به صورت **مای و مرغ** یاد کرده، به سبب آن که محل دفن امیر منتصر سامانی (در سال ۳۹۵هـ/ ۱۰۰۴م.) شده، نامش به کتابهای تاریخی راه یافته است. چون این روستا در یک منزلی شهر نسف (همان نخشب فارسی) به سوی بخارا قرار داشته، قطعاً اکنون در کشور ازبکستان واقع شده است (شاید در محل روستای قازان). مورخان قرون گذشته آن را جزو ناحیه بارزم معرفی کرده‌اند که اینک با نام نارازیم در کنار جیحون واقع و جزو کشور ترکمنستان است (ن.ک: به برزم در فرهنگ جغرافیای تاریخی ترکمنستان).

فردوسی در داستان بهرام گور ضمن شرح لشکرکشی وی از ایران به آن سوی جیحون و فرود آمدن در فرب آورده است:

زمانه شد از گرد چون پر چرغ جهان جوی بگذشت بر مای و مرغ
(فردوسی، ج ۷، داستان بهرام گور، بیت ۱۵۴۱: ۱۹۶۶).

جغرافی‌نویسان همعصر فردوسی مایمرغ را از توابع بخارا و نسف، بر یک منزلی نسف معرفی کرده‌اند (مقدسی، ج ۲، ۵۰۵: ۱۳۶۱؛ اصطخری، ۲۴۱: ۱۳۶۸؛ ابن حوقل، ۲۴۱: ۱۳۶۶). عبّی مورخ هم درباره محل کشته شدن و دفن منتصر سامانی نوشته است: «و قالب او به دیه مای مرغ از ناحیت رود

بارزم در خاک کردند» (جرفادغانی، ۱۹۹: ۱۳۵۷، نیز النرشخی، ۳۸۴: ۱۳۶۳). با این که بارتولد به درستی مایمرغ را جزو ولایت نسف دانسته (بارتولد، ج ۲، ۸۸۸: ۱۳۶۶)، اما محل دفن منتصر را بدون ذکر نام در نزدیکی مرو نوشته (بارتولد، ج ۱، ۵۷۵: ۱۳۶۶) که البته نادرست است. گرچه این روستا تا آستانه حمله مغولان همچنان مایمرغ تلفظ و نوشته می شده (ن.ک: به یاقوت، ۱۶۸: ۱۳۶۲، و ابوالفداء، ۵۶۰: ۱۳۴۹، به نقل از اللباب) پس از آن عموماً **بیمراغ** نوشته شده است (خواندمیر، ج ۳، ۴۰۳: ۱۳۶۲).

ب - پیرامون شهر مرو: در *سাহنامه* بجز دو شهر و ولایت نامی مرو و مرورود، از هشت موضع یا شهر تابع ولایت مرو هم یاد شده که عبارتند از: زرق، آب زرق، آسیای زرق (یا مرو)، اندرابه، غرق، کشمیهن، گروگرد، کاسه رود. همه این نامها نیز حقیقی و اصیل و قابل شناسایی هستند؛ بدین شرح:

زرق، زریق، رزیک، و آسیای آن: زرق یکی از آبادیهای باستانی جنوب شهر مرو بوده که به سه سبب شهرت بسیار یافته است: اول آن که در کنار این آبادی آسیایی قرار داشته که یزدگرد سوم ساسانی در آن کشته شده. دوم وجود **بخش آب رود مرو** در جوار آن بوده (ن.ک: سیدی، ۱۰۵: زیرچاپ)، و سوم اطلاق نام این شهر بر یکی از چهار نهر مهمی بوده است که به شهر مرو و پیرامون آن آب می رسانده اند (ن.ک: **نهرزریق**، سیدی، ۷۰: زیرچاپ). بدین سبب، نام آن به صورت‌های مختلف (زرق، زریق و رزیک) در منابع مختلف تاریخی، جغرافیایی و ادبی آمده است.

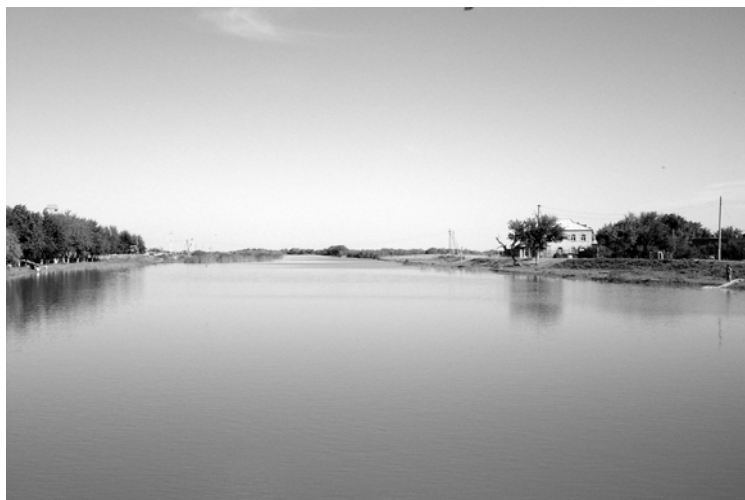
فردوسی در شرح کشته شدن یزدگرد ساسانی از این محل با عنوان زرق و آب زرق نام برده است (ج ۹، پادشاهی یزدگرد، ابیات ۴۷۸ و ۴۸۰: ۱۹۶۶). یعقوبی در نیمه دوم سده سوم.ه/ چهارم.م. زرق را یکی از چند رستاق مرو شمرده است (۵۵: ۱۳۵۶)، مؤلف *حدود العالم* در نیمه دوم سده چهارم.ه/ دهم.م. زرق و چند شهر و شهرک دیگر مرو را «شهرکهایی خرد و بزرگ، از عمل مرو» خوانده (ص ۹۴) و اصطخری در همان قرن به وجود بخش آب مرو چنین اشاره کرده است: «و بخش آنها از دیه زرق برخیزد» (۲۰۷: ۱۳۶۸). ابن حوقل هم ضمن یاد آوری این نکته که «تقسیم گاه آب در قریه زرق است» (۱۷۰: ۱۳۶۶) افزوده که «یزدگرد پادشاه ایران در آسیاب زرق واقع در مرو کشته شد» (۱۷۱: ۱۳۶۶). سمعانی مروزی در سده ششم.ق/ دوازده.م. درباره این آبادی نوشته است: «زرق از قراء مرو، در شش فرسخی بالای آن است. از مردی اهل زرق یعنی کسانی که با شعبده اموال دیگران را می گیرند، حکایت شده است که او انبانی داشت که آلات زرق خویش را در آن می نهاد. چون به این قریه رسید، از نام آن پرسید، به او گفته شد که زرق است. پس منصرف شد و گفت: این جا زرق در یک قریه است و انبان زرق من پیش آن رسوا خواهد شد». سمعانی افزوده است که قتل یزدگردبن شهریار، آخر ملوک عجم، در سال ۳۱، سال هشتم

خلافت عثمان، در این قریه روی داد (ج ۳، ۱۶۳: ۱۹۹۸).

اما همو از محل دیگری در مرو به نام «رزیق» هم نام برده که متفاوت با رزق بوده است (سیدی، جغرافیای تاریخی ترکمنستان، رزیق، در فصل نهم). یاقوت حموی نیز همانند سمعی «رزق» را دیهی از مرو خوانده، که در آن جا یزدگرد آخرین پادشاه ایران کشته شده است (ج ۲، ۱۹: ۱۹۷۹). وی رزیق را هم جداگانه معرفی کرده است. به سبب شهرتی که رزق داشته، حملالله مستوفی حتی بعد از ویرانی مرو توسط مغولان، باز معرفی آن پرداخته و در باب قتل یزدگرد شعری عربی از «تافع ابن أسود تمیمی» آورده، که در آن نام محل «رزیق» ذکر شده است:

و نحن قتلنا یزدگرد بیعجه من الرعب اذ ولی الفرار و غارا
قتلناهم فی حربۀ طحنت بهم غداة الرزیق اذ ازاد خوارا
(۱۳۶۲: ۲۱۶)

بنابراین، تردیدی نمی ماند که نام اصلی این روستا رزق و نهر منسوب به آن رزیق بوده است، نه رزق و رزیق، اما چون کویی بزرگ واقع بر کنار این نهر را (در نزدیکی شهر مرو) رزیق می خوانده اند، در قرون بعد قریه رزق را هم گاه رزیق و رزق و رزق هم خوانده و نوشته اند. در *اسرار التوحید* از قول شیخ ابوسعید - زمانی که در مرو بوده - از وجود خانقاهی در رزیق خبر داده شده است (منور، ج ۱، ۲۵۱: ۱۳۶۶). دکتر شفیی کدکنی در این باره ذیل رزیق آورده است: «نهری بوده است در مرو و در کنار آن محله ای بسیار بزرگ به همین نام، که مسجد آدینه کهن و سرای احمد بن حنبل در آن جا بوده است... یزدگرد شهریار، آخرین پادشاه ساسانی، در آسیابی که با آب همین رزیق می گردید، کشته شد» (محمد منور، ج ۲، ۷۴۶: ۱۳۶۶). در حالی که احتمال می رود این کوی رزیق متفاوت با قریه رزق (محل کشته شدن یزدگرد) یا نهر رزیق بوده باشد. ظاهراً تبدیل نام رزق و رزیق به رزق و رزیق از حدود سده پنجم/هـ یا زده.م. صورت گرفته است؛ هرچند که در سده های بعد بعضی آن را رزیق و بعضی دیگر رزیق خوانده اند.



**رود مرو در محل قوشیدبند
(بخش آب رود)**

«بارتولد» از قول یاقوت حموی نهر مورد نظر را رزریق خوانده و فاصله مبدأ آن تاشهر مرو را شش فرسنگ نوشته است (۷۰: ۱۳۵۰). اما لسترنج از قول یاقوت یادآور شده که بعضی به اشتباه آن را رزریق می‌گویند (۴۲۴: ۱۳۶۴). حافظ ابرو هم در سده نهم، ه/ پانزدهم. این رود را رزریق خوانده است (۳۰: ۱۳۷۰).

«ژوکوفسکی» و به تبع وی «بارتولد»، به استناد منابع و تحقیقات میدانی، محل بخش آب رود مرو و شهرک زرق را با خرابه‌های ترکمن قلعه انطباق داده‌اند (ن.ک: بارتولد، ۷۹: ۱۳۷۲؛ و ۷۰: ۱۳۶۶). با توجه به این که ترکمن قلعه^۴ در فاصله ۲۰ کیلومتری جنوب شهر بایرامعلی و ۲۴ کیلومتری مرو قدیم، در حاشیه راست رود مرغاب واقع است، حدس بارتولد و پرفسور ژوکوفسکی صائب است. بنابراین، محل روستا یا شهرک زرق معلوم و مشخص است؛ هر چند که از خود آن شهر تاریخی اثری نیست (برای آگاهی بیشتر ن.ک: ترکمن قلعه، ن.ک: سیدی، ۱۰۹: زیر چاپ). اطلاعات مربوط به آسیای زرق هم به شرح زیر است:

آسیای زرق: فردوسی ذیل «پادشاهی یزدگرد» و شرح کشته شدن او در آسیای مرو (ج ۹، ابیات ۴۷۸ تا ۸۰: ۱۹۶۶) چنین از واقعه یاد کرده است:

| | |
|------------------------------|-----------------------------------|
| همی تاخت جوشان چو از ابر برق | یکی آسیا بد بر آن آب زرق |
| فرود آمد از باره شاه جهان | ز بد خواه در آسیا شد نهان |
| سواران به جستن نهادند روی | همه زرق ازو شد پر از گفتگو |
| کنون آسیایی بیامدش بهر | زنوشش فراوان فزون بود زهر |
| گشاد آسیابان در آسیا | به پشت اندرون بار و لختی گیا |
| فرومایه‌ای بود خسرو به نام | نه تخت و نه گنج و نه تاج و نه کام |
| خور خویش زان آسیا ساختی | به کاری جز این خود نپرداختی |
| چو بشنید «ماهوی» بیدادگر | سخننها کجا گفت او را پسر |
| چنین گفت با آسیابان که خیز | سواران ببر خون دشمن بریز |
| چو بشنید ازو آسیابان سخن | نه سر دید از آن کار پیدا نه بن |
| سواران فرستاد ماهوی زود | پس آسیابان به کردار دود |
| بشد آسیابان دو دیده پر آب | به زردی دو رخساره چون آفتاب |
| بر شاه شد دل پر از شرم و باک | رخانش پر آب و دهانش چو خاک |
| یکی دشنه زد بر تهیگاه شاه | رها شد به زخم اندر از شاه آه |
| کجا ارج آن کشته نشناختند | به گرداب زرق اندر انداختند |

فردوسی در این جا از اندراب و غرق هم با ایهام نام برده است. اندراب یا اندرابه، آبادی واقع در دو فرسنگی جنوب مرو، میان ده زرق و مرو بوده؛ چنان که سلطان سنجر بعدها در همان محل کوشک‌هایی ساخت (ن.ک: اندرابه در همین مقاله). غرق هم نام آبادی کهن و محلی در سه فرسنگی شمال مرو، مشهور به مرو کهن بوده، که آب رود مرد در آن جا پشت بندی جمع می‌شده و بعد به

ریگ فرو می‌رفته است (بنگرید به غرق در صفحات بعد). ابیات مزبور چنین است: بیت ۶۵۶:

چو شب روز شد مردم آمد پدید دو مرد گران مایه آن جا رسید
از آن سوگواران پرهیزگار بیامد یکی بر لب جویبار
تن او برهنه بدید اندر آب بشورید و آمد هم اندر شتاب
چنین تا در خان راهب رسید بدان سوگواران بگفت آنچه دید
که شاه زمانه به غرق اندرست برهنه به گرداب زرق اندر است

به هر روی، آسیای زرق در کنار ده زرق و محلی که آب رود مرو میان محلات شهرتقسیم می‌شده (بخشاب) واقع بوده است (بارتولد، ۷۹: ۱۳۷۲؛ و ۷۹: ۱۳۵۰؛ لسترنج، ۴۲۷: ۱۳۶۴؛ قزوینی، ۱۳۳: ۱۳۶۶؛ نیز ن.ک: نهرزریق، سیدی، ۷۰: زیر چاپ).

اندرابه، اندراب: اندراب یا اندرابه موضع و آبادی در فاصله دو فرسخی جنوب مرو و محل لشکریان بوده است (سمعانی، ج ۱، ۲۲۵: ۱۹۹۸). زمانی که سلطان سنجر در آن جا کوشک و بناهای سلطنتی ساخت، شهرت بیشتری یافت. به نوشته راوندی چون سلطان سنجر در سال ۵۵۱هـ/ ۱۱۵۶م. از دست غزان گریخت، «روی به دارالملک مرو نهاد و به کوشک اندرابه فرود آمد» (۱۸۳: ۱۳۶۴). یاقوت پس از آن که اندرابه و کوشکهای آن ویران شده، نوشته است: «اندراب که آن را اندرابه هم خوانند، دهکده‌ای است از مرو و نسبت بدان بر هر دو صورت، اندراب یا اندرابه، یکی است. فاصله این اندراب تا مرو دو فرسنگ است و سلطان سنجر... را در آن خانه‌ها و کاخهایی است که من ویرانه‌های آن را دیده‌ام. از منسوبان بدان: احمد کرایسی اندرابی [است] که از ابوکریب و جز او حدیث شنید» (ج ۱، ص ۳۳۲: ۱۳۸۰؛ و ۲۶: ۱۳۶۲؛ نیز ن.ک: راوندی، زیرنویس ۱۸۳: ۱۳۶۴). باخرزی (فوت ۴۶۷) نیز از یک دانشمند اندرابی به نام «امام عبدالرزاق بن محمد» که او را در توس دیده، خبر داده است (ج ۱، ۶۷۶: ۱۹۹۳).

شاید این محل با ارزنقباد بعدی نیز ارتباطی داشته باشد (ن.ک: ارزنقباد، چهل کوشک و کوشک سلطانی در فصل نهم جغرافیای تاریخی مرو، سیدی).

مرو کهن، غرق: ظاهراً در دوره پیش از اسلام در شمال شهر مرو تأسیسات و آبنیه‌ای وجود داشته که آن محل را غرق می‌خوانده‌اند. حافظ ابرو در سده نهم، هـ/ پانزدهم، م. نوشته است: درقدیم آب رودخانه مرو از شهر بیرون می‌رفت «تا به ریگ خوارزم برسیدی. و به دیه غرق بندی کرده بودند که آن را مرو کهن خواندندی. و حالا چنان گویند هرگاه باد سخت آید و ریگ ببرد، نشان دیوارها و بناها پدید آید، چنان که توان دانست که در آن مواضع آبادانی بوده است»

(۴۰: ۱۳۷۰). بارتولد که به این خبر حافظ ابرو توجه و آن را نقل کرده (بارتولد، ۷۹: ۱۳۷۲) اطلاع دقیقی درباره محل این مرو کهن نداده، اما سمعانی این قریه را چنین معرفی کرده است: «غرق از قراء مرو در سه فرسخی آن، نزدیک نوش سفلی است. دیوارهایش خراب شده و در آن زراعت می‌شود. «جرموزبن عبیدالله الغرقی» محدث و «امام یوسف الغرقی»، از شیوخ و ائمه مرو (مدفون در مقبره سنجدان از مقابر برد، مقابل قبر «ابوعلی أسود»، معروف به ابوعلی سیاه) منسوب به همین قریه بوده‌اند» (ج ۴، ۲۵۶: ۱۹۹۸). وی روستایی را هم که بعضی غرق خوانده‌اند در اصل غرق دانسته و درباره آن نوشته است: «ابن ماکول»

غرق را یکی از قراء مرو خوانده، اما من قریه‌ای به این نام در مرو نمی‌شناسم، بلکه قریه‌ای به نام غرق در مرو است (ج ۴، ۲۶۰: ۱۹۹۸). یاقوت هم همین مطالب سمعانی را ذیل عنوانهای غرق و غرق بازنویسی کرده است (ج ۴، ۱۹۵ و ۲۰۱: ۱۳۸۰).

چون فردوسی گفته است که جسد شاه ایران عاقبت در محل غرق ماند، می‌توان احتمال داد که در روایت وی ایپهای مرتبط با روستای کهن غرق، یا به قول حافظ ابرو بند و سد واقع در مرو کهن به کار رفته باشد. به هر حال، اگر روایت حافظ ابرو را جدی بگیریم، در حد فاصل شهرهای مارغوش (مارگیانا) تا مرو ساسانی (گبرقلعه)، مرو دیگری هم وجود داشته است که آن را مرو کهن می‌خوانده‌اند.

کشمیهن: یکی از شهرهای کهن واحه مرو، در فاصله پنج فرسنگی شمال شرق شهر مرو بر سر راه آمل و جیحون بوده است. چون یکی از دروازه‌های شهر مرو نیز به سوی همین کشمیهن گشوده می‌شده، آن دروازه را هم به این نام می‌خوانده‌اند. بدین سبب نام آن به فراوانی در منابع مختلف جغرافیایی و تاریخی، حتی ادبی، به صورتهای متنوع ذکر شده است. در *شاهنامه* فردوسی (ج ۷: ۱۹۶۶) از این شهر در «پادشاهی بهرام گور» بدین گونه نام برده شده است:

بیت ۱۵۱۶:

| | |
|-----------------------------|-----------------------------|
| بدین سان بیامد به نزدیک مرو | نپرد بدان گونه پیران تذرو |
| نوندی بیامد ز کار آگهان | که خاقان شب و روز بی اندهان |
| به تدبیر نخجیر کشمیهن است | که دستورش از کهل اهریمن است |
| چو برهام بشنید زان شاد شد | همه رنجهها بر دلش باد شد |

بیت ۱۵۲۱:

| | |
|----------------------------|------------------------------|
| به کشمیهن آمد به هنگام روز | که بر زد سر از کوه گیتی فروز |
|----------------------------|------------------------------|

بیت ۱۵۲۸:

چو خاقان چینی گرفتار شد از آن خواب آنگاه بیدار شد
سپهد ز کشمیهن آمد به مرو شد از تاختن چارپایان چو غرو

مورخان ایرانی از زمان لشکرکشی اعراب به خراسان و ماوراءالنهر از کشمیهن یاد کرده‌اند. گردیزی ذیل سال ۸۷هـ/ ۷۰۵م. و شرح لشکرکشی قتیبه به مرو و ماوراءالنهر نوشته است: «چون قتیبه خبر مرگ حجاج بشنید، غمناک شد و به مرو باز آمد. ولیدعبدالملک سوی قتیبه نامه‌های نیکو نوشت... چون به کشمیهن رسید، خبر مرگ ولید شنید» (۲۴۹: ۱۳۶۶؛ نیز طبری، ج ۵، ۴ - ۲۶۳: ۱۳۷۵). طبری ذیل حوادث سال ۱۴۰هـ/ ۷۵۷م. از دروازه کشماهن هم نام برده است (به نقل از رنجبر، ۲۴۶: ۱۳۶۳). یعقوبی در اواخر سده سوم هـ/ نهم م/ آن را کشماهن خوانده و نوشته است: «از مرو تا امل شش منزل است. اول آنها کشماهن است و مویز کشمیهانی از همین جاست» (۵۵: ۱۳۵۶).

در تاریخ بخارا ضمن شرح حال ابومسلم و شریک بن شیخ المهری آمده است: «ابومسلم از مرو بیرون آمد و از راه آموی به یک منزل به کشمیز لشکرگاه زد» (نرشخی ۸۶: ۱۳۶۳) که به نظر می‌رسد غرض همان کشمیهن باشد. ابن فضلان در شرح سفر سال ۳۰۹هـ/ ۹۲۱م. خود از بغداد به مرو و بخارا و خوارزم نوشته است: «آنگاه به سرخس و از آن جا به مرو و قشمهان رفتیم. شهر اخیر در کنار دشت امل واقع است. در آن جا سه روز اقامت نمودیم تا شترها برای ورود به دشت استراحت کنند» (۶۲: ۱۳۵۵). مؤلف حدود العالم در نیمه دوم سده چهارم هـ/ دهم م. این شهر را کشمیهن خوانده و نوشته است: «کشمیهن و مسفری و ماشان... شهرکهایی‌اند خرد و بزرگ، همه از عمل مرو» (ص ۹۴). بنابراین، تردیدی نیست که نام اولیه و اصلی این شهر کشمیهن بوده که به مرور دچار تغییر املاء شده است.

«ابن خردادبه» در ذکر راه مرو به بخارا نوشته است: «از مرو تا کشماهن ۵ فرسخ... است» (۲۲: ۱۳۷۰)، اما اصطخری یادآور شده است که «در شهر مرو دو منبر است. و در نواحی منبرها قدیم و حدیث- در این جایها کی یاد کنیم: کشمیهن، هرمز فره...» (۲۰۹: ۱۳۶۸). ابن حوقل نیز به تبعیت از اصطخری این شهر را کشمیهن خوانده و آن را در یک منزلی مرو به طرف امل و بخارا در کنار ریگزار معرفی کرده است (۱۷۱ و ۱۸۹: ۱۳۶۶، نیز ص ۵- ۱۶۴، شرح نقشه خراسان). سمعانی گشمیهن را قریه‌ای در پنج فرسخی مرو، واقع در ریگزار بر سر راه ماوراءالنهر خوانده و افزوده که قریه‌ای قدیمی بوده، اما خرابی به آن راه یافته است. جمع کثیری از علما، قدیماً و جدیداً، از آن برآمده‌اند (ج ۴، ۶۳۰: ۱۹۹۸). یاقوت هم گشمیهن را قریه‌ای عظیم، طرف بیابان، از آخرین آبادیهای مرو به طرف امل و جیحون خوانده است (ج ۴، ۴۶۳: ۱۳۸۰). بالاخره

گردیزی ضمن شرح جنگ و گریزهای امیر منتصر سامانی با ترکان قراخانی و غزنوی، از ورود وی در سال ۳۹۴هـ/ ۱۰۰۳م. به کشمیهن مرو خبر داده است (۳۸۳: ۱۳۶۶). یاقوت از محدثی کشمیهنی به نام «مکی بن عبد الرزاق کشمیهنی» هم نام برده است (۱۳۲: ۱۳۶۲). در منتخب سیاق نیز «ابن الهیثم کشمیهنی» از زمره مشایخ ابوعلی دقاق (فوت ۴۰۵) خوانده شده (عبدالغافر فارسی، ۲۶۸ و ۵۹۰: ۱۳۶۲). در تقویم البلدان آمده است: «مهلّبی گوید کشمیهن قریه‌ای است از اعمال مروشاهجان در پنج فرسخی آن بر جانب بیابان، مویز آن مشهور است و به اکناف جهان می‌برند» (ابوالفداء، ۵۱۵: ۱۳۴۹).

گرچه شهر مرو و توابع آن به سبب حمله مغولان حدود دوپست سال ویرانه ماند (حافظ ابرو، ۴۱: ۱۳۷۰) که حتماً کشمیهن هم دچار این تخریب و ویرانی شده بود، اما نام این شهرک تاریخی باقی ماند تا به زمان معاصر رسید. حافظ ابرو به مناسبت شرح بازسازی مرو و بند آن در سال ۸۱۲هـ/ ۱۴۰۹م. نوشته است: «در قدیم اولین معموری مرو قریه ملقن بوده است و پایانش مسغری [هرمز فره] چون آب به شهر مرو رسیدی در میان شهر گذشتی و از دروازه کشمیهن بیرون رفتی» (همان، ۴۰).

لسترنج درباره این شهر نوشته است: «کش‌میهن در یک منزلی مرو، سر راه بخارا آخرین حد کشتزارهای شمال خاوری بود. مویز کش‌میهن یا کشماهن، چنان که یعقوبی گوید معروف بود و مسجد جامع نیکو و بازارهای معمور و گرمابه‌ها و کاروانسراهای بسیار داشت و در باغهای آن میوه فراوان بود و از نهر بزرگی مشروب می‌شد» (۴۲۶: ۱۳۶۴). بارتولد هم نوشته است: «در پنج فرسخی شهر [مرو] قریه کشماهن (کشمیهن) که حالیه به کشمان معروف است واقع بود. از این جا ریگزار شروع می‌شد» (۸۰: ۱۳۷۲؛ و ۷-۷۶: ۱۳۵۰). بنابر آنچه سمعانی و یاقوت نوشته‌اند، کشمیهن قبل از حمله مغول به سبب نرسیدن آب کافی به آن به زیر شن رفته بود (بارتولد، ۸۱: ۱۳۵۰).

اینک نیز این شهر باستانی به صورت تلی محصور در شن با نام کیشمان در بیابان شمال شرقی مرو غنوده است. محل آن در فاصله ۲۴ کیلومتری سمت راست جاده قراقوم است، که از مرو به خوارزم منتهی می‌شود. از محل جدا شدن جاده کیشمان تا بایرامعلی هم ۲۲ کیلومتر است. در نتیجه فاصله کیشمان تا بایرامعلی ۴۶ کیلومتر است.

روسها در این شهر حفاری و تحقیقاتی کرده‌اند. دکتر سید سجادی درباره این تحقیقات باستان‌شناسی نوشته است: «در سال ۱۸۸۲ میلادی «P.M Lesser» اخباری از کشمیهن کهنه می‌دهد. بر اساس این اطلاعات ژوکوفسکی، محل این کشمیهن کهنه را با کشمیهن باستان و مورد اشاره مورخان و جغرافی‌نویسان دوران اسلامی مطابقت کرد. هانتیگتون، یکی از اعضای هیأت پومپلی، کاوشگر معروف محوطه باستانی «آنو» از دانشگاه پنسیلوانیا، با بررسی اطراف مرو در سال ۱۹۰۴

میلادی، نوشت که این کشمیهن و آثار آن همزمان دورهٔ استقرار در گیورقلعه است. در سال ۱۹۴۶ میلادی اس.آویاژگین (S.A. Vejazgin) زمانی که در حال بررسی و پیدا کردن دیوار معروف آنتیوخوس در ناحیهٔ مرو بود، از کشمیهن بازدید کرد و گزارش کوتاهی دربارهٔ این محوطه نوشت. در شمال شهرک کشمیهن، بقایای دژ چهار گوشه با چهار برج دیده می‌شود و در بخشهای شمال شرقی و شرقی خرابه‌های باقی‌ماندهٔ اصلی این شهرک باستانی بقایای دروازهٔ ورودی شهر که با خشت ساخته شده نیز قرار گرفته است. ویازگین تاریخ این خرابه‌ها را بین سدهٔ نهم تا سیزدهم میلادی؛ یعنی اوج شکوفایی مادر-شهر مرو در دوران اسلامی دانسته است.

در سال ۱۹۵۲ میلادی و زمانی که باستان‌شناس روس، ماسون و همکاران وی در حال بررسی راه‌های قدیمی ارتباطی ناحیهٔ مرو و سایر نقاط بودند، از کشمیهن نیز بازدید به عمل آوردند. نتیجهٔ مهمی که از این بازدید و بررسی‌های انجام شده، توسط گروه ماسون به دست آمد؛ یکی نیز این که شهر در دوره‌های مختلفی مسکون بوده است. فعالیتها و بررسی‌های باستان‌شناسی در کشمیهن، پس از کارهای ماسون و همکارانش نیز ادامه یافت و در سال ۱۹۸۰ گروهی دیگر از باستان‌شناسان شوروی (سابق) به سرپرستی کوشلنکو اطلاعات و داده‌های ماسون و همکارانش را تأیید کردند. طبق این داده‌ها این شهر در دورهٔ هخامنشی پایه‌گذاری شده و حدود ۲۷ هکتار مساحت داشته و بقایای حصار آن به ارتفاع هفت متر هنوز باقی مانده است. گروه کوشلنکو، بجز بناهای یادمانی، موفق به پیدا کردن محل آبراههٔ قدیمی شهر نیز گردید. طبق داده‌ها اطلاعات این گروه، بین سده‌های نهم تا یازدهم میلادی، کشمیهن از شکل یک روستای پر رونق کشاورزی تبدیل به شهرکی یا شهری کوچک و دژ (قلعه) اصلی آن تبدیل به شهر داخلی (کهندژ) شده و دیوار دفاعی آن در سدهٔ دهم میلادی ساخته شده و وسعت آن به حدود ۸۰ هکتار رسیده است. در این دوره، شهر دارای خیابانی اصلی به طول تقریبی یک کیلومتر نیز بوده است. بجز خانه‌ها و بناهای داخل کهندژ، در بیرون از شهر داخلی نیز بناها و ساختمانهایی، بخصوص کوشکها و کاروانسراهایی وجود داشته است (۲۴۱ و ۲۴۲: ۱۳۸۳).



ویرانه‌های شهر کشمهبین

گروگرد: این دژ باستانی که در قرون اولیه اسلامی هم از منزلگاههای نامی بین مرو و سرخس بوده، به نظر می‌رسد که از قدیمترین دژها و قلعه‌های همجوار مرو بوده باشد. در *شاهنامه فردوسی* که از

گروگرد در «داستان فرود» مکرراً یاد شده، خبری از مرو در آن داستان دیده نمی‌شود. این شاید بدان معنا بوده باشد که از نظر فراهم آوردن داستان، در آن زمان که گروگرد بر پا بوده، مرو وجود نداشته یا فاصله زیادی با گروگرد داشته است.

خلاصه داستان فرود این است که سپاهیان ایران پس از عبور از کلات وارد دشت خاوران می‌شوند و از کاسه رود (ظاهراً رود تجن بعدی) می‌گذرند و کمی بعد به دژ گروگرد می‌رسند، که دژبان آن یکی از دلاوران افراسیابی به نام «تژاو» است. ایرانیان دژ را ویران می‌کنند، اما به سبب غفلت، سپاهیان تورانی به ایشان حمله‌ور می‌شوند و آنها به این سوی کاسه رود و کوه‌های مجاور پناه می‌برند. بعضی از ابیات که در آنها از گروگرد یاد شده، به شرح زیر است (فردوسی، ج ۴: ۱۹۶۶):

سپهبد چو لشکر بر او گرد شد ز آتش به راه گرو گرد شد
(بیت ۱۰۲۸)

گرو گرد بودی نشست تژاو سواری که بودیش با شیر تاب
(بیت ۱۰۳۱)

پرستار و زمادیانان گله به دشت گرو گرد کرده یله
چنین تا در دژ همی تاخت اسپ پس اندرش بیژن چو آذر گشسپ
(بیت ۱۰۷۷)

سپهدار و گردان پرخاشجوی به ویرانی دژ نهادند روی
(بیت ۱۱۱۹)

به تندی به راه اندر آورد روی به سوی گرو گرد شد جنگجوی
(بیت ۱۱۴۸)

میان سرخس است [و باورد و طوس] [ز لشکرش برخاست] آوای کوس
(بیت ۱۱۴۹)

(نیز: فردوسی، شاهنامه، تصحیح جیحونی، ج ۲، ص ۵۷۵، بیت شماره ۱۱۳ داستان جنگ کاسه‌رود)

یعقوبی در اواخر سده سوم.ه/ نهم.م. گروگرد را کنوگرد خوانده و نوشته است: از سرخس بر جاده اعظم تا مرو شش منزل راه است که اول آنها اشترمغاگ است، سپس تلسانه و سپس دندانقان و سپس کنوگرد، [از] املاک خاندان علی بن هشام بن فرخسرو. و این منازل میان دشت و بیابان واقع است و هر منزلی از آنها دارای دژی است که اهل آن منزل از تعرض ترکان در آن متحصن می‌شوند» (۵۵: ۱۳۵۶). این خردادبه نیز ضمن برشمردن منازل میان سرخس و مرو، یینوچرد را به عنوان پنجمین منزل در فاصله ۲۵ فرسخی سرخس و ۵ فرسخی مرو معرفی

کرده است (۲۱: ۱۳۷۰). مقدسی که همعصر فردوسی بوده، این منزل را **جروجرود** و در فاصله یک مرحله‌ای مرو به طرف دندانقان و سرخس خوانده است (ج ۲، ۵۰۹: ۱۳۶۱).

ظاهراً در سده‌های پنجم و ششم ه/ یازدهم و دوازدهم م. اندکی از اهمیت نظامی دژ یا قلعه گروگرد کاسته شده، با این همه همچنان دارای اهمیت بوده است. سمعانی در معرفی آن، با املاء **جُنُوجُرد** نوشته است: از قراء مرو، در پنج فرسخی آن، در راه سرخس است (ج ۲، ۱۲۳: ۱۹۹۸ م). یاقوت حموی نیز در آستانه حمله مغولان نوشته است: «رباط کنزه مزار در مرو بر پنج یا شش فرسخی آن... در وسط دشت و ریگزار و میان **جُنُوجُرد** و **شاوان** است» (۹۴: ۱۳۶۲). نیز همو در **معجم البلدان** (ترجمه فارسی، ج ۲، ۹۰: ۱۳۸۰؛ و متن اصلی، ج ۲، ۱۷۲: ۱۳۹۹ ق) نوشته است: «**جُنُوجُرد** از قراء مرو در پنج فرسخی آن است. کاروانها در راه مرو به سرخس در آن به عنوان اولین منزل فرود می‌آیند. عجمان آن را **کنوکرد** می‌خوانند. در سال ۶۱۴هـ/ ۱۲۱۷ م. از جنوجرد عبور کردم. دارای مسجد جامع و بازاری وسیع و بناهای خوب و تاکستانهای زیاد بود» (نیز ن. ک: بارتولد، ۷۸ و ۷۹: ۱۳۵۰).

گروگرد اینک به صورت تپه باستانی عظیمی در فاصله چند کیلومتری شرق شهر ماری در کنار روستایی به نام کلانه‌منار باقی است و ترکمانان آن را **گَنُوجُورت** تپه تلفظ می‌کنند. برای رفتن به محل تپه گروگرد باید حدود چهار فرسنگ در مسیر جاده ماری به مرغاب و تخته بازار پیش رفت، و سپس ۱۰ کیلومتر در جاده‌ای فرعی که از سمت راست جاده اسفالتة اصلی منشعب می‌شود، راه پیمود. **کاسه‌رود**: از کاسه‌رود در شاهنامه تنها در دو داستان کیخسرو و فرود و ضمن شرح لشکرکشی طوس‌بن نوذر به مرز توران، نام برده شده است. از مجموع اطلاعات مزبور چنین برمی‌آید که کاسه‌رود در حدفاصل کوه‌های کلات تا دژ گروگرد در دشتی بی‌کوه و موانع طبیعی قرار داشته است. بدین سبب، تورانیها در کنار آن، کوه رفیعی از هیزم ایجاد کرده بودند تا ایرانیان براحتی نتوانند از رود عبور کنند. بدین سبب وقتی کیخسرو تصمیم می‌گیرد برای انتقام خون پدرش سیاوش سپاهی را به توران زمین گسیل کند، از پهلوانان می‌خواهد که کسی داوطلب از میان بردن آن کوه هیزم شود:

| | |
|-------------------------------|-----------------------------|
| چنین گفت کین هدیه آنرا که رنج | ندارد دریغ از پی نام و گنج |
| از ایدر شود تا در کاسه رود | دهد بر روان سیاوش درود |
| ز هیزم یکی کوه بیند بلند | فزونست بالای او ده کمند |
| چنان خواست کان ره کسی نسپرد | از ایران به توران کسی نگذرد |
| دلیری از ایران ببايد شدن | همه کاسه رود آتش اندر زدن |

(فردوسی، داستان کیخسرو، ج چهارم، ابیات ۵ - ۲۳۱: ۱۹۶۶؛ نیز چاپ جیحونی، ج ۲ ص ۵۳۳،

ابیات ۲۱۹ تا ۲۲۲).

چون گیو داوطلب این مهم شده بود، زمانی که سپاه ایران به کنار کاسه‌رود رسید، وی به وعده

خود عمل کرد و:

| | |
|--|--|
| <p>جهان را همه رنج برف آب بود ندانست بالا و پهناش باز به کوه اندر افکند و هیزم بسوخت ز تف زبانه ز باد و ز دود همان آب و آتش نشستن گرفت ز آتش به راه گرو گرد شد (داستان فرود، ابیات ۱۰۲۳ تا ۱۰۲۸)</p> | <p>به سختی گذشت از در کاسه رود چو آمد بر آن کوه هیزم فراز ز پیکان تیر آتشی بر فروخت ز آتش سه هفته گذرشان نبود چهارم سپه بر گذشتن گرفت سپهبد چو لشکر برو گرد شد</p> |
|--|--|

با توجه به این که هم کلات در محل پیشین خود برجاست و هم خرابه‌های دژ گروگرد در نزدیکی شهر مرو مشخص است، درحفاصل این دو دژ تنها یک رودخانه جاری است که آن هم رودخانهٔ تجن است. بنابراین، تردیدی نمی‌ماند که غرض فردوسی از کاسه‌رود همین رودی است که از دورهٔ تیموریان به بعد (سدهٔ نهم هجری/ پانزدهم) به نام رود تجن خوانده شده است. بدین سبب ضرورت دارد که به معرفی رود تجن و سابقهٔ پیدا آمدن نام آن بپردازیم.

تَجَن (رود، ناحیه): **تَجَن** که ایرانیان ابتدا آن را **تَزَن** باورد می‌خوانده‌اند، بعداً به صورتهای **تجن**، **تجند** و **طزن** نیز خوانده و نوشته شده است. این نام در اصل به ناحیه‌ای اطلاق می‌شده که رود **متشکل** از «هریرود» و «کشف رود» دلتای وسیعی را بین آبیورد و مرو تشکیل می‌داده و بعد در ریگزار آن حدود فرو می‌رفته است.

سابقهٔ پیدایش این نام به پیش از سدهٔ پنجم هـ/ یازدهم م. نمی‌رسد. اعراب پیشتر این ناحیه را **آجمه** یا **الآجمه** می‌خوانده‌اند که نامی عام به معنی «نیزار» بوده است.^۵ ظاهراً اولین بار در شرح ورود سلجوقیان به این خطه و نحوهٔ درگیری ایشان با غزنویان در نیمهٔ اول سدهٔ پنجم هـ. / یازدهم م. از این حدود با عنوان **تزن** باورد نام برده شده است. در **تاریخ گردیزی** آمده است که سلطان مسعود در سال ۴۳۱ هـ. / ۱۰۳۹ م. از نیشابور سوی باورد آمد و چون طغرل (سلجوقی) خبر آمدن او بشنید «سوی **تزن** باورد (!) رفت» (گردیزی، ۴۳۶: ۱۳۶۶). که «تزن» غلط تحریری است و اصل باید «**تزن باورد**» باشد، چون در **اسرارالتوحید** نیز در شرح همین حوادث آمده است: «در آن وقت که آل سلجوق از نور بخارا خروج کردند و به خراسان آمدند و به **تزن باورد** و میهنه بنشستند...» (محمد منور، ج ۱، ۱۵۶: ۱۳۶۶). دکتر شفیع کدکنی هم در این باره نوشته است: «اضافهٔ **تزن** به باورد و میهنه گویا به منظور تحدید بیشتر محل اقامت سلاجقه است و نیز جدا کردن آن از **تزن مازندران**. زیرا دو **تزن** (یا **تجن**) وجود دارد، یکی آن که در مازندران [ایران] به بحر خزر می‌ریزد و یکی آن که مسیر سفلی هریرود است و از سرخس به بعد موسوم به رود **تجن** می‌شود» (همان، ج ۲، ۲۳۶).

به هر روی، از هیچ کدام منابع فوق استنباط نمی‌شود که غرض آنها از تژن باورد، رود تجن (یا شهر تجن) باشد، بلکه تنها به ناحیه تژن (میان آبیورد و میهنه و مرو) اشارت داشته‌اند؛ حتی پس از آن هم تقریباً تا چند قرن بعد کسی از رود تژن نامی نبرده‌است. به نظر می‌رسد که این رود را دنباله هریرود یا کشف رود می‌دانسته و به یکی از همان دو نام می‌خوانده‌اند. ظاهراً ایرانیان عهد باستان هم همین رود را کاسه رود- که صورت اصلی کَسَپ یا کشف رود است- می‌نامیده‌اند.

نکته قابل توجه این است که نگهبان گروگرد و آن حدود هم «تژاو» نام داشته، که معلوم نیست چه ارتباطی با تژن می‌تواند داشته باشد.

بارتولد درباره رود تجن و سابقه نام آن نوشته است: «تاحدی که به من معلوم است، نام تجن نخستین بار در شرح زندگی شیخ ابوسعید به صورت توجن (!) آمده و در این مورد هم ظاهراً از مفهوم این نام نه خود رود تجن بلکه محلی در نزدیکی دلتای مصب آن مستفاد می‌گردد. در تألیف جغرافیون دوران پیش از مغول دیده نمی‌شود که بخش سفالی مسیر رود هریرود به نامی جز آنچه در بخش وسطی و علیا داشته، موسوم شده باشد. در قرن پانزدهم، م. / نهم، ه. / حافظ ابرو از کلمه تجن مفهوم رود درک نکرده، بلکه بلوکی را که رود به آن جا منتهی می‌شود می‌داند و بلوک مزبور را جزئی از آبیورد می‌شمارد، نه سرخس» (۵۹: ۱۳۵۰ نیز ن. ک: حافظ ابرو، ص ۶۶: ۱۳۷۰).

مؤلف *حیب‌السیر* ذیل حوادث عهد ایلخانان (سال ۶۸۹ ه. / ۱۲۹۰ م.) از حرکت «غازان خان» از رادکان خراسان به تجن و بعد قرآتیۀ سرخس یاد کرده (خواندمیر، ج ۳، ۱۴۱: ۱۳۶۲) اما در شرح جنگ و گریزهای اولیه سلطان حسین میرزای تیموری (بایقرا) در سال ۸۶۲ ه. / ۱۴۷۵ م. نوشته است که وی از پایاب مرو (حدود ماخان قدیم و شهر ماری کنونی ترکمنستان) به قصد نسا «به طرف طژن روان شد» (خواندمیر، ج ۴، ۱۱۸: ۱۳۶۲). حافظ ابرو هم از بلوک طژن آبیورد نام برده، که شامل چند جویبار بوده‌است (۶۶: ۱۳۷۰).

«کلاویخو» ی اسپانیایی که در سال مرگ تیمور (۸۰۷ ه. / ۱۴۰۴ م.) به خراسان سفر کرده، در حدود سرخس از دره‌ای که تجنداب از آن می‌گذشته یاد کرده (۱۹۳: ۱۳۶۶) که معلوم نیست غرضش دقیقاً کجا بوده‌است.

آنچه گذشت، نشان می‌دهد که حتی تا دوره تیموری نام رود تجن رسماً رایج نبوده‌است. مؤلف *مهمان نامه بخارا* نیز در اوایل سده دهم ه. / شانزدهم م. به هنگام ظهور شیبک خان ازبک، از همین نهر با عنوان هرات رود نام برده‌است (فضل الله بن روزبهان خنجی، ۳۲۷: ۱۳۵۵) و نه تجن. اما مؤلف *عالم‌آرای نادری* در شرح حوادث سده دوازده ه. / هجدهم م. ضمن این که از آب طژن (مروی، ج ۲، ۶۲۸: ۱۳۷۴) و طژن رود (همان، ج ۱، ۴۳۴) نام برده، عناوین راه طژن (همان، ص ۱۳)، نواحی طژن (همان، ص ۱۶۰، ج ۲، ص ۶۳۲) و طژن (ج ۱، ص ۱۶۲) هم در آن دیده می‌شود. گذشته از

آن، باری صورت تژن مرو هم در آن اثر آمده (ج ۳، ص ۱۱۱۷)، که مورد اخیر به نظر می‌رسد صفتی برای پایاب رودمرو (در حدود ماخان قدیم و ماری کنونی) بوده باشد، نه نام ناحیه و رود تجن. در نتیجه می‌توان چنین استنباط کرد که تژن عمدتاً صفتی برای جاهای نیزار و باتلاق (معادل اجمه عربی) بوده که به چند جای مختلف از جمله ناحیه تژن دشت خاوران هم اطلاق می‌گردیده و بعداً تبدیل به نام خاص با املاهای مختلف تجن و طژن و تجند شده است.

با توجه به آنچه گذشت، سابقه‌پیدایش عنوان رودتجن نباید بیش از چند قرن باشد. لسترنج ابتدا این نهر را رودخانه مشهد خوانده و بعد افزوده‌است: «این رودخانه را امروز تجند گویند. ظاهراً جغرافی نویسان قرون وسطی از این رودخانه اسم نبرده‌اند» (۴۲۱: ۱۳۶۴). بنابراین، نباید انتظار داشت که نام این رود در شاهنامه تژن یا تجن آمده باشد. و چون تنها رود مهم میان کلات و سرخس تا گروگرد همین تجن کنونی است، غرض فردوسی از کاسه‌رود باید همین رودخانه بوده باشد.

ج - در فاصله سرخس تا دهستان: فردوسی از این حدود نام چند شهر و ولایت مهم: سرخس، باورد، نسا، دهستان و رود سنبار را برده، که ما از آن میان تنها به معرفی سنبار می‌پردازیم.

سنبار، سمبار، سیمبار، سومبار، سیبار: یکی از رودخانه‌هایی که از کوههای شمال خراسان سرچشمه می‌گیرد و بعد وارد کشور ترکمنستان می‌شود و پس از پیوستن به اترک به دریای خزر می‌ریزد، اینک عموماً سومبار خوانده می‌شود. در قرارداد مرزی آخال (میان ایران و روسیه، به سال ۱۲۹۹ هـ / ۱۸۸۱ م) از این رود چنین نام برده شده است: «... از این جا در سمت شمال به قلل کوههایی که فاصل دره چندر و دره سومبار است متوجه شده و در سمت مشرق کوههای مزبور را متابعت کرده و بعد به طرف بستر رودخانه سومبار و در ملتقای رود مزبور با نهر آخ‌آقایان فرود می‌آید. و از این نقطه اخیر به طرف شرق، بستر رود سومبار خط سرحد محسوب می‌شود، الی خرابه‌های مسجد داریانه، و از مسجد داریانه الی قلل کپت‌داغ سرحد راهی است که به درون ممتد است» (به نقل از میرنیا، ۱۸۰: ۱۳۷۳).

ظاهراً نام قدیمی این رود سنبار بوده است. در تاریخ یمینی ذیل حوادث سالهای پایانی سده چهارم هـ / دهم. و حمله لشکر ترکان قراخانی به خراسان، با سرداری سباشی تکین، آمده است: سباشی به هنگام گریز از نسا به گرگان به جانب سیبار بیرون شد (جرفادقانی، ۲۸۳: ۱۳۵۷). در حاشیه هم ذکر شده که در بعضی نسخه‌ها این نام به صورتهای سنار و سیمبار هم آمده است (همان).

در شاهنامه فردوسی ضمن شرح جنگ مهم ایرانیان با تورانیان در محل دهستان - که منجر به کشته شدن نوذر پادشاه ایران شد - از «سنبار» این گونه یاد شده است: (کتاب اول، ۲۰۶: ۱۳۷۹).

همی بود شاپور تا کشته شد
 ز انبوه ترکان پرخاشجوی
 دهستان گرفتند ز ایشان حصار
 شب و روز بد بر گذرهاش جنگ
 سر بخت ایرانیان گشته شد
 به سوی دهستان نهادند روی
 به سنبار در بد سپه را گذار
 برآمد بر این نیز چندی درنگ
 از ابیات فوق چنین برمی‌آید که پس از حصارى شدن ایرانیان در دژ دهستان، جنگ طرفین در گذرگاههای رود سنبار ادامه یافته است.

بار دیگر هم ضمن لشکرکشی کیخسرو به توران زمین از طریق دهستان آمده است:
 سپهدار چو در بیابان رسید
 همه ریگ و دشت از در رزم بود
 میان ریگ و پیش اندر افراسیاب...
 به چپ بر دهستان و سنبار و آب
 به گرد سپه بر یکی کنده کرد
 شب آمد به کنده در افکند آب
 (همان، کتاب نوم، جنگ بزرگ ص ۸۹۲)

از این ابیات هم به نیکی برمی‌آید که غرض از سنبار همان رود سنبار است، که از آب آن خندق (کنده) گرد سپاه را پر کرده بوده‌اند. ظاهراً همین رود، آب دهستان را تأمین می‌کرده است، نه اترک چنان که بارتولد نوشته است: «زمانی به یاری تأسیسات آبیاری پیچ در پیچی آب اترک به این شهر [دهستان] و پیرامون آن که اکنون بیابان است رسانده می‌شده...» (۳۸: ۱۳۵۰)؛ چرا که نام «اترک» از سده هشتم/ه چهاردهم. برای اولین بار پیدا شده است. پیش از آن اترک را هرنند می‌گفته‌اند. عتبی در تاریخ یمنی (۵۶: ۱۳۵۷) شعری از «بجلی» - از شعرای مداح قابوس - نقل کرده که در یک بیت آن آمده است:

عقته ارض الهند حتی حل من ز هو هراندا
 و دکتر جعفر شعار در ترجمه آن نوشته است: «و او آنجا را از تکبر ترک کرد و به هرنند (رود گرگان) آمد» (همان، حاشیه ص ۵۷).

مؤلف *حدود العالم* از رود اترک بعدی این گونه نام برده است: «رودی است به حدود خراسان آن را هرنند خوانند. از کوه طوس... برحدود آستو [قوچان] و جرمگان برود و میانه گرگان ببرد و به شهر آبسکون رود و به دریای خزران افتد» (ص ۴۹). این رود که از کوههای هزار مسجد ایران (در خراسان شمالی) سرچشمه می‌گیرد، عمده مسیرش از داخل ایران می‌گذرد و تنها در قسمت انتهایی وارد خاک ترکمنستان می‌شود. در بعضی قسمت‌ها هم، مرز دو کشور است.

در آثار جغرافی نویسان و مورخان قرون اولیه اسلامی خبری از این رود با نام اترک نیست.

«بارتولد» که به تفصیل دربارهٔ آبادیها و شهرهای مسیر این رود (خصوصاً دهستان) سخن رانده نوشته است: «معلوم نیست به چه سبب در تألیفات جغرافیایی پیش از عهد مغول بالکل نامی از این رود دیده نمی‌شود، ولی در قرن چهاردهم م. / هشتم هـ. حمدالله مستوفی می‌گوید که اترک از حدود دهستان گذشته به دریای خزر می‌ریزد» (۳۹: ۱۳۵۰).

حمدالله مستوفی نوشته‌است: «آب اترک به خراسان از کوههای نسا و باورد برمی‌خیزد و درخوشان [قوچان کنونی] و حدود دهستان گذشته و به بحر خزر می‌ریزد. طولش صد و بیست فرسنگ باشد و این آب سخت عمیق است و قطعاً مجال گذار ندهد و کنارش اکثر اوقات از حرامی [دزد و راهزن] خالی نبود» (۲۱۲: ۱۳۶۲).

بارتولد با تصور این که شهر و آبادیهای دهستان - که اینک پنجاه فرسخ با اترک فاصله دارند و در میان بیابان واقع شده‌اند - زمانی از این رود مشروب می‌شده، به تفصیل دربارهٔ مسیرهای احتمالی قرون گذشتهٔ این رود و نحوهٔ رسیدن آب آن به دهستان توضیح داده (ن.ک: فصل «اترک»، ص ۳۸ به بعد: ۱۳۵۰)، از جمله نوشته است: «اکنون عدّهٔ قلیلی از روستاهای ترکمن از آب بخش سفلی رود اترک استفاده می‌کنند. در حال حاضر، در حدود روسیه شهری که از این رود و یا شاخه‌های آن مشروب گردد وجود ندارد، ولی ویرانهٔ چنین شهری که اکنون به نام مشهد مصریان معروف است محفوظ مانده» (همان، ص ۳۸).

وی پس از آن عمدتاً به معرفی دهستان یا مشهد مصریان پرداخته‌است، که در اصل با آب رودخانهٔ سنبار یا سومبار مشروب می‌شده، و نه اترک.

وامبری که در سال ۱۸۶۳ م. / ۱۲۵۱ هـ. هم رود اترک را دیده و هم مشهد مصریان یا دهستان را، دربارهٔ آثار به جامانده از نحوهٔ آبرسانی از سومبار یا اترک به دهستان مطالب مفصلی نوشته‌است (ن.ک: ۱۳۸: ۱۳۶۵؛ یا به سیدی، مدخل دهستان، ۲۴۸: ۱۳۸۳). در قرارداد اولیهٔ آخال که در سال ۱۸۸۱ م. / ۱۲۹۹ هـ. میان ایران و روسیه تنظیم شده، دربارهٔ مرزهای دو کشور آمده است: «فصل اول - در طرف شرق بحر خزر سرحد بین ممالک ایران و روس از قرار ذیل خواهد بود: از خلیج حسین قلی الی چات سرحد بین دولتین مجری رود اترک است» (میرنیا، ۱۸۰: ۱۳۷۳).

بنابر آنچه گذشت، اولاً نامهای جغرافیایی مذکور در شاهنامه ساخته و پرداختهٔ افسانه‌سرایان نبوده و برآمده از واقعیت حوزهٔ تمدنی ایران زمین است. ثانیاً فردوسی در املاء و توصیف آنها نهایت امانتداری را به خرج داده است. اگر هم جایی به نامی بحث‌انگیز (مثل البرز) برمی‌خوریم مربوط به مسائل اساطیری یا تغییر نامها در طول قرون و هزاره‌های متمادی است - والسلام.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- برای این نامها بنگرید به فهرستهای تهیه شده توسط آقای مصطفی جیحونی، در *شاهنامه مصحح ایشان*، ج صفر، صص ۵۶۹ تا ۵۹۶.
- ۲- ن. ک: به فرهنگ *جغرافیای تاریخی ترکمنستان و جغرافیای تاریخی مرو*.
- ۳- برای آشنایی با این مواضع بنگرید به سیدی، فرهنگ *جغرافیای تاریخی ترکمنستان و جغرافیای تاریخی مرو*.
- ۴- ترکمن قلعه: نام این آبادی از اواخر عهد صفوی در منابع ایرانی دیده می‌شود. از جمله مؤلف *عالم‌آرای نادری* در سده دوازدهم. ه/ هجده. م/ چندین بار از ترکمن قلعه یا ترکمان قلعه در نزدیک مرو نام برده است (محمد کاظم مروی، ج ۱، ۵۷، ۵۹ و ج ۲، ۸۳۱: ۱۳۷۴).
- ۵- أجمه، الأجمه: در سده سوم ه/ نهم م. به اراضی قسمتهای انتهایی رود تژن (یا تجن) أجمه گفته می‌شده است. «ابن رسته» نوشته است: رودی که هرات را سیراب می‌کند (هرپرود) به سرخس می‌رسد و پس از آن «مسیر خود را طی می‌کند تا به موضعی که به آن الأجمه گفته می‌شود و بین سرخس و ایبورد واقع شده می‌رسد، که در آن چراگاه و مزارع فراوانی است که سلطان از آنها ده یک [عشر] می‌گیرد» (۲۹: ۱۳۶۵). «ابن خردادبه» هم خراج «ناحیه أجمه» را در سالهای ۱۲-۲۱۱ ه/ ۸۲۶ م. مبلغ ۴۸۶۶۹ درهم و یک سوم درهم ذکر کرده، که جزء ۶۷۱۴۴ درهم مالیات چهارپایان مرو شاهگان بوده است (۲۸: ۱۳۷۰). ظاهراً أجمه عنوانی عام برای اراضی و باتلاقهای انتهایی نهرهای بزرگ بوده است، چون «ابن رسته» محل ریختن نهر حلب به دریا را نیز أجمه خوانده است (۱۰۴: ۱۳۶۵). بارتولد ذیل همین خبر، أجمه را «نیزار» خوانده (۶۰: ۱۳۵۰). نیز افزوده است که مورخی خیره‌ای محل پایان جریان تجن را چونکولم (حوض یا برکه) آدینه حسن خوانده است (همان).

منابع

- ۱- ابن حوقل. (۱۳۶۶). *سفرنامه ابن حوقل* (ایران در صورۃ الارض)، ترجمه دکتر جعفر شعار، تهران: امیر کبیر.
- ۲- ابن خردادبه. (۱۳۷۰). *المسالك والممالك*، ترجمه دکتر حسین قره چانلو، تهران: نشر نو.
- ۳- ابن رسته. (۱۳۶۵). *الاعلاق النفیسه*، ترجمه دکتر حسین قره چانلو، تهران: امیر کبیر.
- ۴- ابن فضلان. (۱۳۵۵). *سفرنامه ابن فضلان*، ترجمه سید ابوالفضل طباطبایی، تهران: شرق.
- ۵- ابوالفداء. (۱۳۴۹). *تقویم البلدان*، ترجمه عبدالحمید آیتی، تهران: بنیاد فرهنگ.
- ۶- احمدبن ابی یعقوب. (۱۳۵۶). *البلدان*، ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی، تهران: بنگاه ترجمه و

نشر کتاب.

۷- اصطخری، ابواسحق ابراهیم. (۱۳۶۸). *مسالك و ممالک*، به اهتمام ایرج افشار، تهران: علمی و

فرهنگی.

۸- باخرزی. (۱۹۹۳ م.). *دمیه القصر... تصحیح و تحقیق دکتر محمد توفی*، بیروت: دارالجلیل.

۹- بارتولد. و. (۱۳۵۰). *آبیاری در ترکستان*، ترجمه کریم کشاورز، دانشگاه تهران.

۱۰- — (۱۳۶۶). *ترکسان نام* (ترکستان در عهد هجوم مغول)، ترجمه کریم کشاورز، تهران:

آگاه.

۱۱- — (۱۳۷۲). *تذکره جغرافیای تاریخی ایران*، ترجمه حمزه سردادور، تهران: توس.

۱۲- بیهقی، ابوالفضل. (۱۳۵۶). *تاریخ بیهقی*، تصحیح دکتر علی اکبر فیاض، دانشگاه فردوسی

۱۳- جرفادقانی. (۱۳۵۷). *ترجمه تاریخ یمنی*، به اهتمام دکتر جعفر شعار، تهران: بنگاه ترجمه.

۱۴- حافظ ابرو. (۱۳۷۰). *جغرافیای تاریخی خراسان*، تصحیح دکتر غلامرضا ورهرام، تهران:

اطلاعات.

۱۵- *حدود العالم من المغرب الى المشرق*. (۱۳۶۲). به کوشش دکتر منوچهر ستوده، تهران: طهوری.

۱۶- خنجی، فضل الله بن روزبهان. (۱۳۵۵ / ۲۵۳۵). *مهمان نامه بخارا*، به اهتمام منوچهر ستوده،

تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۱۷- خواندمیر. (۱۳۶۲). *تاریخ حبیب السیر*، تصحیح دکتر دبیرسیاقی، تهران: کتابفروشی خیام.

۱۸- راوندی. (۱۳۶۴). *راحه الصدور...*، تصحیح محمد اقبال و مجتبی مینوی، تهران: امیر کبیر.

۱۹- رنجبر، دکتر احمد. (۱۳۶۳). *خراسان بزرگ*، تهران: امیر کبیر.

۲۰- روملو، حسن بیگ. (۱۳۴۹). *احسن التواریخ*، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی، تهران.

۲۱- زکریا قزوینی. (۱۳۶۶). *آثار البلاد و اخبار العباد*، ترجمه شرفکندی (هزار)، تهران: اندیشه

جوان.

۲۲- سمعانی. (۱۹۹۸ م.). *انساب (الانساب)*، توضیح و حاشیه از محمد عبدالقادر عطا، بیروت:

دارالکتب العلمیه.

۲۳- سیدسجادی، دکتر سید منصور. (۱۳۸۳). *مرو: بازسازی جغرافیای تاریخی یک شهر بر پایه*

نوئسته‌های تاریخی و شواهد باستان‌شناسی، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور (پژوهشگاه)، معاونت معرفی و آموزش، اداره کل آموزش، انتشارات و تولیدات فرهنگی.

۲۴- سیدی، مهدی. (۱۳۸۳). *فرهنگ جغرافیای تاریخی ترکمنستان*، با همکاری نادره سیدی و

اشرف السادات میرکمالی، تهران: الهدی، چ اول.

۲۵- سیدی، مهدی. (۱۳۸۵). *فرهنگ جغرافیای تاریخی مرو*، با همکاری نادره سیدی و

محمدرضا آشتیانی، تهران: بنیاد موقوفات افشار، زیر چاپ.

۲۶- طبری، محمد بن جریر. (۱۳۷۵). *تاریخ طبری، تاریخ الرسل و الملوك*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.

۲۷- عبدالغافر فارسی، حافظ ابوالحسن. (۱۴۰۳ق. / ۱۳۶۲ش.). *منتخب سیاق*، تلخیص الحافظ ابواسحق ابراهیم بن محمد بن الازهر الصریفینی، تصحیح محمد کاظم محمودی، قم، جامعه المدرسین.

۲۸- فردوسی. (۱۹۶۶). *شاهنامه*، تصحیح آکادمی علوم شوروی، چاپ مسکو.

۲۹- _____. (۱۳۷۹). *شاهنامه*، تصحیح مصطفی جیحونی، اصفهان، شاهنامه پژوهی.

۳۰- کاتبی، سیدعلی. (۱۳۵۵). *مرآت الممالک*، ترجمه محمودتفضلی و علی گجه‌لو، تهران: بنیاد فرهنگ.

۳۱- کلاویخو. (۱۳۶۶). *سفرنامه کلاویخو*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: علمی و فرهنگی.

۳۲- گردیزی، ابوسعید... (۱۳۶۶). *تاریخ گردیزی*، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.

۳۳- لسترنج. (۱۳۶۴). *جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی*، ترجمه محمود عرفان، تهران: علمی و فرهنگی.

۳۴- مروی، محمد کاظم. (۱۳۷۴). *عالم آرای نادری*، تصحیح دکتر محمدامین ریاحی، تهران: علمی و علم.

۳۵- مستوفی، حمدالله. (۱۳۶۲). *نزهة القلوب*، به اهتمام و تصحیح لیسترنج، تهران: دنیای کتاب.

۳۶- مقدسی، ابوعبدالله. (۱۳۶۱). *احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*، ترجمه دکتر علی نقی منزوی، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان.

۳۷- منور، محمد. (۱۳۶۶). *اسرار التوحید...*، تصحیح دکتر شفیعی کدکنی، تهران: آگاه.

۳۸- موزر، هنری. (۱۳۵۶ یا ۲۵۳۶). *سفرنامه ترکستان و ایران*، ترجمه علی مترجم (مترجم مخصوص ناصرالدین شاه)، به کوشش محمدگلبن، تهران: سحر.

۳۹- میرنیا، سید علی. (۱۳۷۳). *وقایع خاور ایران*، مشهد: اردشیر.

۴۰- نرشخی، ابوبکر. (۱۳۶۳). *تاریخ بخارا*، ترجمه ابوالنصر... القبای، تلخیص محمد بن زفر بن عمر، تصحیح مدرس رضوی، تهران: توس.

۴۱- نظامی عروضی سمرقندی، *چهار مقاله*، به تصحیح علامه قزوینی، تهران: اشراقی، چ ۲.

۴۲- یاقوت حموی بغدادی. (۱۹۷۹ - ۱۳۹۹ق.). *معجم البلدان*، بیروت: دارالحیاء التراث، / ترجمه فارسی، ترجمه دکتر علی نقی منزوی، تهران.

۴۳- _____ . (۱۳۶۲). برگزیده مشترک یاقوت حموی، ترجمه محمد پروین گنابادی،

تهران: امیرکبیر.

۴۴- _____ . (۸۳ - ۱۳۸۰). معجم/البدان، ترجمه دکتر علی نقی منزوی، تهران: سازمان

میراث فرهنگی کشور (پژوهشگاه)، (دو جلد، «ت» الی حرف «ز»).

Archive of SID

لینک های مفید



عضویت
در خبرنامه



کارگاه های
آموزشی



سرویس
ترجمه تخصصی
STRS



فیلم های
آموزشی



بلاگ
مرکز اطلاعات علمی



سرویس های
ویژه